نام كتاب: توسل و تبرك‏

پديدآور: محدثى، جواد

موضوع: توسل، تبرك‏

زبان: فارسى‏

تعداد جلد: 1

ناشر: دانشكده اصول دين‏

مكان چاپ: قم‏

سال چاپ: 1389 ه. ش‏

نوبت چاپ: اول‏

ص: 11

يادآورى‏

آنچه مى‏خوانيد، يكى از مباحث اعتقادى مطرح شده در آثار علّامه عسكرى است كه به صورت فشرده و با قلمى روان، بازنويسى شده است.

مستند نوشتار علّامه عسكرى، عمدتاً منابع اهل سنّت بوده است، تا برادران اهل سنّت بدانند مطالبى كه ميان شيعه رايج است، متّكى به منابع دينى بوده، در كتب اهل سنّت هم آمده است.

ص: 12

بناى اين نوشتار، بر اختصار است. از اين رو، از ميان منابع فراوان و مستندات متعدّدى كه علّامه عسكرى براى هر يك از موضوعات در پاورقى آورده بود، تنها به يك منبع، اشاره شده است.

اقدام به بازنويسى مباحث مطرح شده در آثار علّامه عسكرى به صورت كتابچه‏ها و جزوات كوچك و پى در پى، براى بهره‏گيرى عام‏تر اهل مطالعه، به‏ويژه جوانان عزيز از آثار قلمى و پژوهش‏هاى علمى آن زنده‏ياد است.

ص: 13

زمينه بحث‏

«توسّل»، يعنى پيامبران، امامان و اولياى الهى را در پيشگاه خدا، «وسيله» قراردادن براى درخواست حاجتى از خدا. از آن جا كه پيامبران و ائمه (عليهم السلام) نزد خداوند، محبوب و مقرّب‏اند، آنان را وسيله قرار مى‏دهيم تا از خدا، حاجتى را بطلبيم يا براى گناهانمان، آمرزش بخواهيم.

«تبرّك» نيز به معناى بركت جستن از چيزى يا شخصى است. به دليل قداست و حرمت و مقام پيامبر و اوليا، بدن و لباس و موى و خانه و قبر و آثار باقى مانده از

ص: 14

آنان هم قداست و ارزش مى‏يابد و با بوسيدن و لمس آنها، تبّرك مى‏جوييم.

اين دو مسئله- كه ريشه قرآنى‏و دينى دارند- از سوى برخى (وهّابيان و پيروان انديشه‏هاى ابن تَيميّه)، شرك دانسته شده و شيعه را به خاطر مشرك مى‏دانند و بازسازى قبور بزرگان دينى و برگزارى مجالس براى ولادت يا وفات اوليا را بدعت مى‏شمرند و وسيله قرار دادن پيامبر خدا (ص) را براى بر آوردن حاجت‏ها پس از وفات آن حضرت، مخالف اسلام و توحيد مى‏دانند. اين بحث، ضمن مشروع دانستن اين اعمال، پاسخ شبهات و ادّعاهاى آنان را نيز مى‏دهد.

ص: 15

تبرّك جستن به آثار پيامبر خدا (ص)

براساس منابع تاريخى و حديثى و بنا بر نقل‏هاى فراوان، مسلمانان عصر پيامبر (ص)، در زمان حيات او، به آثار آن حضرت، تبرّك مى‏جستند. اين روش، پس از وفات او نيز ادامه داشت. به نمونه‏هايى از اين‏گونه نقل‏ها توجّه كنيد:

1. در جنگ خيبر، رسول خدا (ص) وقتى ناتوانى مسلمانان را از گشودن قلعه‏هاى يهوديان خيبر ديد، فرمود: «فردا، پرچم را به دست كسى خواهم داد كه خداوند، خيبر را به‏

ص: 16

دست او مى‏گشايد؛ كسى كه دوستدار خدا و رسول اوست، و خدا و رسولش هم او را دوست مى‏دارند».

فردا شد و هر كس اميد داشت كه پيامبر (ص)، پرچم نبرد را به او بدهد. پيامبر (ص) پرسيد: «على كجاست؟». گفتند: دچار چشم‏درد شده و از آن مى‏نالد.

پيامبر (ص) در پىِ او فرستاد. چون على (ع) حاضر شد، حضرت رسول، دو چشم او را با آب دهان خود، شفا داد، چنان كه گويى دردى‏نداشته است ...[[1]](#footnote-1) و پرچم را به دست او داد (تبرّك به آب دهان پيامبر).

2. وقت نماز عصر بود. مردم براى وضو، آب نيافتند. پيامبر (ص) با ظرف وضو، سر رسيد و دست خود را در آن نهاد و فرمود تا مردم، وضو بگيرند. آب، از سرانگشتان آن حضرت، مانند چشمه مى‏جوشيد و مردم تا آخرين نفر، از آن وضو گرفتند.[[2]](#footnote-2)

نيز از جابر بن عبد الله، روايت شده كه: من با پيامبر خدا (ص) بودم. وقت نماز عصر رسيد و ما، اندكى آب بيشتر نداشتيم. آن را در ظرفى ريختند و نزد پيامبر (ص) آوردند.

ص: 17

وى، دست خود را درآن، فرو بُرد و انگشتان خود را باز كرد و فرمود: «وضو گيرندگان! بشتابيد كه خداوند، بركت افزايد». از ميان انگشتان آن حضرت، آب جوشيدن گرفت تا اين كه همه وضو گرفتند و نوشيدند. دانستم كه اين، از بركت وجود آن حضرت است‏[[3]](#footnote-3) (تبرّك به آب وضوى پيامبر).

3. پيامبر خدا (ص) در سفر حج، به مِنا آمد و روز عيد، قربانى و رَمْى جَمَرات كرد و موى سر خود را تراشيد و به ابو طلحه داد. او هم آنها را ميان مردم، تقسيم كرد.[[4]](#footnote-4)

انَس بن مالك هم نقل كرده است كه رسول خدا (ص) را ديدم كه سرش را مى‏تراشيد. صحابه آن حضرت، دور او را گرفته بودند، تا هر مويى كه فرو مى‏افتد، آن را بردارند.[[5]](#footnote-5)

خالد بن وليد نيز در ميدان‏هاى نبرد با دشمنان اسلام، شبْ‏كلاهى بر سر مى‏گذاشت كه چند تار موى تراشيده‏

ص: 18

شده پيامبر خدا را در آن، نهان كرده بود و به بركت آن موها- كه در آن كلاه داشت- در نبردها، پيروز مى‏شد.[[6]](#footnote-6)

نزد امّ سَلَمه (همسر پيامبر) نيز تارهايى ازموى پيامبر (ص) بود كه هر گاه به كسى چشم‏زخم مى‏رسيد، آنها را در ظرف آبى قرار مى‏داد و با آن آب، آسيب‏ديده را شفا مى‏بخشيد.[[7]](#footnote-7)

4. تبرّك جستن به لباس پيامبر (ص)، از موارد ديگر است. اسما، دختر ابو بكر، جُبّهاى (روپوش بلندى) با نشان‏هاى سبز كه متعلّق به رسول خدا (ص) بود، در اختيار داشت.[[8]](#footnote-8) وى، آن را مى‏شست و از آن، شفا مى‏گرفت.[[9]](#footnote-9)

. در واقعه صلح حديبيّه، وقتى سپاه اسلام بر سر چاهى كم‏آب فرود آمدند و آب آن تمام شد، از تشنگى نزد رسول خدا، شكايت كردند. پيامبر (ص)، تيرى از تيردان خود، بيرون‏

ص: 19

كشيد و فرمود تا آن را درون چاه بيندازند. وقتى چنين كردند، آب از آن چاه جوشيد و همه، سيراب شدند و سپس از آن‏جا كوچ كردند.[[10]](#footnote-10) اين هم نمونه‏اى از تبّرك جستن به تير و پيكان پيامبر (ص) بود.

6. حنظله مى‏گويد: پدربزرگم، مرا خدمت پيامبر (ص) برد و گفت: من پسران بزرگ و كوچكى دارم و اين، كوچكترينِ آنهاست. براى او دعا بفرما. رسول خدا (ص) دستى بر سرم كشيد و فرمود: «خدا، بر سعادتت بيفزايد!».

راوى اين حديث مى‏گويد: من به چشم خود ديدم كه افراد يا حيوانات بيمار را نزد حنظله مى‏آوردند و او بر دست خود، آب دهان مى‏زد و با گفتن «بسم الله»، آن را بر سرِ خود مى‏كشيد و مى‏گفت: «اين، جاى دست رسول‏

ص: 20

خداست». سپس بر محلّ وَرَم يا درد مى‏كشيد و ورم يا درد، برطرف مى‏شد.[[11]](#footnote-11)

از اين نمونه‏ها فراوان است كه نشان مى‏دهد وجود پُربركت پيامبر خدا (ص) از دوران كودكى تا زمان رسالت و پس از وفات، مايه خيررسانى بر ديگران بوده و هست و مردم از وجود و آثار او و هر چه كه به آن حضرت تعلّق داشته است، تبرّك مى‏جسته‏اند. اين روش، جارى بوده است و منعى هم از آن، صورت نمى‏گرفته و موجب شرك و خروج از دين هم به شمار نمى‏آمده است.

توسّل به وجود پيامبر (ص) هم مثل تبرّك، رواج داشته كه به نمونه‏هايى از آن، اشاره شد.

ص: 21

توسّل به رسول خدا (ص)

بر اساس منابع دين، توسّل به وجود مبارك پيامبر خدا (ص)، هم قبل از خلقت آن حضرت، بوده است، هم در زمان حيات پُربركت او، هم پس از وفات وى.

بر اساس روايات، حضرت آدم (ع) كه از آن «درخت نهى‏شده» خورد و از بهشت، بيرون رانده شد، سال‏ها مى‏گريست و از خداوند متعال، درخواست آمرزش داشت تا اين‏كه خدا را به محمّد و آل محمّد، سوگند داد و آن‏

ص: 22

حضرت را واسطه قرار داد تا خداوند، از خطايش در گذرد. خدا هم به حرمت نام محمّد و به سبب محبّتى كه به آن بنده برگزيده‏اش داشت، آدم (ع) را بخشود.[[12]](#footnote-12)

در نقل ديگرى است كه يهوديان مدينه و خيبر، پيش از بعثت پيامبر (ص)، هر گاه با همسايگان عرب و مشرك خود از قبيله اوس و خزرج يا ديگران، به جنگ مى‏پرداختند، به نام رسول خدا- كه در تورات يافته بودند-، متوسّل مى‏شدند و از خدا، پيروزى و غلبه بر كفّار را مى‏خواستند؛ اگر چه پس از بعثت پيامبر خاتم، به او كفر ورزيدند و از ايمان آوردن به او، خوددارى كردند.[[13]](#footnote-13)

اين نمونه‏ها، گوياى توسّل به پيامبر (ص) قبل از ولادتش بود. در زمان حياتش نيز چنين توسّل‏هايى رواج داشت. در منابع متعدّد، آمده است كه مرد نابينايى خدمت پيامبر (ص) آمد و درخواست كرد كه از خدا بخواهد تا بينا گردد.

ص: 23

پيامبر خدا (ص) هم او را چنين راهنمايى كرد كه وضو بگيرد و اين دعا را بخواند:

اللّهم إنّى أسئلك و أتوجّه إليك بنبيّك محمّدٍ نبىّ الرّحمة. يا محمّد! إنّى توجّهت بك إلى ربّى فى حاجتى لتقضى لى. اللّهم شفّعه فى.[[14]](#footnote-14)

خدايا! از تو مى‏خواهم و به وسيله پيامبر رحمتت، محمّد، به سوى تو، روى مى‏آورم. اى محمّد! من به وسيله تو به پروردگارم روى آورده‏ام تا حاجتم ادا شود. خدايا! او را شفيع من قرار بده [و شفاعتش را در باره من بپذير].

از اين نمونه‏ها نيز بسيار است كه به همين مورد، بسنده مى‏شود.

پس از وفات پيامبر (ص) نيز به او توسّل مى‏جستند و

ص: 24

حاجت‏هايشان، روا مى‏شد. نقل شده است مردى به سبب نيازى، نزد عثمان‏بن عفّان رفت؛ ولى عثمان به خواسته او توجّهى نكرد. نزد عثمان بن حُنَيف رفت و شِكوه كرد. عثمان بن حُنَيف گفت: به وضوخانه برو، وضو بگير و سپس به مسجد برو و دو ركعت، نماز بخوان. آن گاه، رو به درگاه خدا كن و به وجود پيامبر رحمت، متوسّل شو و او را واسطه قضاى حاجت خود در پيشگاه خدا، قرار بده و حاجتت را بخواه (مثل همان دعايى كه در نمونه قبل، ياد شد).

آن مرد، آن گونه كه شنيده بود، عمل كرد. سپس از در خانه عثمان بن عفّان، رد مى‏شد. دربان خانه‏اش، او را ديد و نزد عثمان برد. عثمان، حاجت او را پرسيد. او هم گفت. عثمان نيز نيازش را برطرف ساخت.[[15]](#footnote-15)

همچنين آمده است كه مردم مدينه، دچار قحطى شدند. نزد عايشه، شِكوه كردند. عايشه گفت: نزد قبر

ص: 25

پيامبر خدا برويد و دريچه‏اى به سوى آسمان، باز كنيد تا ميان قبر و آسمان، سقفى نباشد و آن‏گاه، دعا كنيد.

مردم نيز چنان كردند. باران فراوانى باريد كه گياهان و دام‏ها هم از آن بهره بردند.[[16]](#footnote-16)

توسّل نزد انسان‏هاى پاك و مقرّب، اثربخش است، تا چه رسد نزد قبر شريف خاتم انبيا كه حبيب خداست. عمر بن خطّاب، براى نزول باران، گاهى به پيامبر خدا متوسّل مى‏شد و گاهى هم به عبّاس بن عبد المطّلب، عموى پيامبر، متوسّل مى‏شد، و باران مى‏باريد.[[17]](#footnote-17)

اين نمونه‏ها، نشان مى‏دهند كه توسّل، هم اثربخش است، هم جايز، و هم در گذشته و صدر اسلام، رواج داشته است. نقل شده كه وقتى فاطمه بنت اسد، مادر امير مؤمنان (ع) از دنيا رفت، پيامبر (ص) پيراهن خود را بر بدن او پوشاند و در قبر وى خوابيد. وقتى علّت اين كار را جويا

ص: 26

شدند، فرمود: «من پيراهن خود را بر او پوشاندم تا از جامه‏هاى بهشتى بپوشد و در قبر او خوابيدم تا از فشار قبر، در امان باشد».[[18]](#footnote-18)

به اين نقل هم توجّه كنيد:

زنى با عبايى بافته شده و حاشيه‏دار، خدمت پيامبر (ص) رسيد و گفت: من اين عبا را خودم بافته‏ام و آورده‏ام كه آن را بپوشى.

پيامبر خدا، هديه او را پذيرفت و آن را پوشيد. روزى، در جمعى حاضر بود. يكى از حاضران، اظهار تمايل كرد كه پيامبر خدا، آن را بر او بپوشانَد. پيامبر (ص) نيز پذيرفت.

پس از پايان جلسه، وقتى پيامبر خدا به خانه برگشت، آن عبا را براى آن مرد فرستاد. بعضى، آن شخص را ملامت كردند كه: چرا از پيامبر (ص) چنين‏

ص: 27

درخواستى كردى، در حالى كه پيغمبر، خودش به آن نياز داشت و پوشيده بود؟

آن مرد گفت: به خدا سوگند، علّت درخواستم آن نبود كه آن را بپوشم؛ بلكه مى‏خواستم آن را نگه دارم تا كفنِ براى روز مرگم باشد.

راوى حديث مى‏گويد: وقتى آن مَرد، درگذشت، آن عبا را كفن او كردند.[[19]](#footnote-19)

اين نقل هم نشان مى‏دهد كه مردم به بركت و اثربخشى جامه پيامبر (ص)، عقيده داشتند و آن را بر تن مى‏كردند تا به بركت آن، از عذاب قبر، مصون باشند.

پس هم توسّل به پيامبر (ص)، مشروع و سنّت است و در زمان او و پس از وفاتش معمول بوده است، هم تبرّك به قبر و لباس و مو و آبِ وضو و وسايل ديگر متعلّق به رسول خدا، در ميان مسلمانان، در حيات وممات آن حضرت، رواج داشته است و كارى پسنديده و مقبول به شمار مى‏آمده است.

ص: 28

از اين رو، بدعت شمردن و شرك دانستن چنين امورى، خلاف حقيقت است و نشان دهنده بى‏خبرى و بى‏توجّهى به روايات و سنّت‏هاى رايج و مشروعيّت آن در زمان پيامبر خداست. پس مسلمانانى كه به وجود پيامبر خدا، متوسّل مى‏شوند تا خدا، حاجت‏هايشان را بر آورد، يا به قصد تبّرك، بر قبر آن حضرت و قبور امامان (عليهم السلام) بوسه مى‏زنند و دست مى‏كشند، هرگز كار خلاف و شرك‏آميزى مرتكب نشده‏اند.

ص: 29

بزرگداشت ياد اوليا

از مسائل ديگرى كه مورد بحث است و وهّابيان، آن را بر خلاف توحيد ميشمرند، بزرگداشتِ ياد پيامبران و اوليا و بندگان صالح خداست. اين سخن نيز نتيجه كجفهمى و بى‏خبرى از معارف دينى و قرآنى است.

براى اثبات محبوبيت و مشروعيت اين كار، در اين جا به نمونه‏هايى از اعمال و مناسك حج، استدلال ميشود كه در واقع، مفهومى جز بزرگداشت نام و خاطره پيامبران ندارد.

ص: 30

1. مقام ابراهيم‏

وقتى حضرت ابراهيم (ع)، به كمك فرزندش اسماعيل، كعبه را بازسازى مى‏كرد، چون ديوار بالا آمد، اسماعيل، سنگى را آورد كه پدرش ابراهيم (ع) آن را زير پا مينهاد و به بنا كردن ديوار كعبه ادامه مى‏داد. اين سنگ كه جاى پاى ابراهيم بر آن نقش بسته، به «مقام ابراهيم»، مشهور است و درمسجد الحرام، نصب شده است.[[20]](#footnote-20) خداوند، در آيه‏

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهيمَ‏

،[[21]](#footnote-21) فرمان داده است كه از قدمگاه ابراهيم (ع)، نمازگاه برگيرند؛ يعنى كنار آن نماز بخوانند، تا ياد و نام ابراهيم و تلاش او در بازسازى خانه توحيد، زنده بماند.

2. صفا و مروه‏

هنگامى كه ابراهيم خليل، به امر پروردگار، هاجر و پسرش اسماعيل خردسال را در مكّه گذاشت و برگشت، با تمام شدن آب، دچار تشنگى شدند. هاجر براى‏

ص: 31

يافتن آب، هفت بار ميان كوه صفا و مروه، رفت و آمد كرد و دويد، تا بلكه آبى بيابد و نيافت.

اين تلاش و «سعى» هاجر، يك فداكارى بود. سرانجام، بار آخرى كه برگشت، ديد از زير پاى اسماعيل، چشمه زمزم، جوشيدن گرفته است. خداوند، در گراميداشت آن حادثه، صفا و مروه را از شعائر الهى دانست و به سعى ميان صفا و مروه، فرا خوانده است:[[22]](#footnote-22)

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما.[[23]](#footnote-23)

صفا و مروه، از شعائر الهى است. پس هر كس حج يا عمره گزارد، باكى بر او نيست كه آنها را طواف كند.

3. رَمى جَمَرات‏

رَمى جَمَرات و سنگ زدن به نماد شيطان، كه حاجيان در مِنا انجام ميدهند، براى زنده نگه داشتن ياد عمل حضرت ابراهيم (ع) در طرد شيطان است. وقتى آن‏

ص: 32

حضرت، اسماعيل را به قربانگاه ميبرد، شيطان، چند بار ظاهر شد و با وسوسه خود، ميخواست تا مانع انجام گرفتن فرمان الهى بشود. جبرئيل (ع)، حضرت ابراهيم (ع) را به سوى جَمَره عُقبا برد و شيطان را به او نشان داد. ابراهيم (ع) نيز با هفت سنگ، او را رَمى و طرد كرد كه ناپديد شد. همين كار در جايگاه جَمَره وُسطى و جمره اولى هم تكرار شد.[[24]](#footnote-24)

4. فِديه و قربانى‏

ابراهيم خليل، در اجراى فرمان خدا، اسماعيل را به مِنا برد و او را خوابانيد و كارد را بر حلقومش كشيد تا او را ذبح كند. خداوند كه اطاعت و اخلاص او را ديد و در اين امتحان، ابراهيم را مطيع فرمان يافت، گوسفندى به عنوان «فديه (جان‏فدا)» فرستاد تا به جاى اسماعيل، قربانى شود.[[25]](#footnote-25)

ص: 33

قربانى كردن در روز عيد قربان، تكريم آن حادثه و بزرگداشت اخلاص و اطاعت ابراهيم است 0

5. مناسك عيد

در روايات آمده است كه عصر روز نهم ذى حجّه (روز عرفه)، خداوند، آدم (ع) را در عرفات بخشود و توبهاش را پذيرفت. او آن شب به سوى مشعرالحرام، حركت كرد و شب دهم ذيحجّه، آن جا ماند و به بيتوته و عبادت پرداخت. او صبح به سوى مِنا حركت كرد، سر خود را تراشيد تا نشان قبولى توبهاش باشد. اين روز براى فرزندان آدم هم «عيد» قرار داده شده و ماندن شب عيد در مشعر و به جا آوردن اعمال و مناسك روز عيد قربان در مِنا، همه، بزرگداشت ياد و خاطره پيامبران است.

در تاريخ، نمونههاى ديگرى هم وجود دارد كه به نوعى يادكرد حوادث گذشته است، يا به قصد ايمنى از آسيبها و شومىِ يك مكان يا زمان، يا برخوردارى از بركت و

ص: 34

فرخندگى يك روز كه يادآور يك حادثه است. مثلًا رسول خدا (ص) هنگام عزيمت به جنگ تبوك، وقتى در سرزمين حِجر- كه نزديك خانههاى قوم هلاك شده ثمود بود- فرود آمد، پس از توقّفى كوتاه، دستور داد كه حركت كنند و از آب آن جا ننوشند و فرمود: «ميترسم مثل عذاب قوم ثمود، بر سر شما هم فرود آيد». سپس به سرعت، آن منطقه را پشت سر گذاشتند.[[26]](#footnote-26)

در باره روز جمعه و بركت و فرخندگى آن هم، درروايات است كه خداوند، آدم را در روز جمعه آفريد و روز جمعه، او را وارد بهشت كرد.[[27]](#footnote-27) شرافت و برترى روز جمعه، هميشگى و دائمى گشت و اين روز، احياگر نام آن عنايت الهى بر بندگان است.

ماه رمضان نيز ماهى بابركت است و بايد آن را تجليل و تكريم كرد، چون ماهى است كه قرآن، در آن نازل شده‏

ص: 35

است:

شَهْرُ رَمَضانَ الَّذي أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآنُ‏[[28]](#footnote-28)

و درشب قدر نيز- كه در اين ماه شريف است- قرآن، نازل گشته است:

إِنّا أَنْزَلْناهُ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ[[29]](#footnote-29)

. اين بركت، تا هميشه تاريخ، ماندگار است.

وقتى تكريم ياد انبياى گذشته و بزرگداشت حوادث خجسته، اشكالى ندارد و در قرآن و منابع دينى و آداب اسلامى هم وجود دارد، چه اشكالى دارد كه مثلًا در شب تولّد حضرت رسول (ص)، سيره صحيح و تحريف نشده آن حضرت، گفته و خوانده شود و در راه خدا به بندگان، طعام و هديه دهند و ثواب آن براى پيامبر خدا باشد؟ آنچه در بزرگداشت ميلاد اولياى الهى انجام ميگيرد، از اين برنامههاست و بدعت و خلاف شرعى در آن انجام نميگيرد تا حرام باشد.

ص: 36

تعمير قبور انبيا و اوليا

شيعه، به قبور پيامبران و امامان، احترام ميگذارد، به زيارت آنها مى‏رود، به تعمير و مرمّت و بازسازى آنها مى‏پردازد و در كنار قبور، نماز ميخواند و به عبادت خدا ميپردازد و آنها را مكانهايى مقدّس و قابل تكريم ميداند.

در مقابل، گروهى به نام وهّابيان، اين كارها را حرام و شرك ميدانند.

مخالفان تكريم و تعمير قبور و زيارت آنها، به رواياتى استدلال ميكنند كه به آنها اشاره ميكنيم و پاسخ آن را هم خواهيم آورد.

ص: 37

دلايل معتقدان به تحريم‏

1. در روايتى نقل شده كه پيامبر خدا (ص) در تشييع جنازهاى شركت داشت. فرمود: «كدام يك از شما به مدينه ميرود تا همه بتهاى آن جا را شكسته، همه قبرها را با خاك يكسان كند و همه مجسّمهها را دگرگون نمايد؟».

كسى داوطلب شد و به مدينه رفت؛ ولى از مردم ترسيد و باز گشت. امام على (ع) پذيرفت. پيامبر (ص) فرمود: «برو». او رفت و برگشت و گفت: اى رسول خدا! همه بتها را شكستم، همه قبرها را صاف كردم و همه صورتها را واژگون نمودم.[[30]](#footnote-30)

اين روايت به شكلهاى مختلف، در كتابهاى حديثى آمده است.

2. روايتى از پيامبر خدا (ص) نقل شده كه فرمود: «خدايا! قبر مرا بت مگردان. خدا لعنت كند گروهى را كه قبور پيامبرانشان را مسجد، قرار ميدهند».[[31]](#footnote-31)

ص: 38

نيز از آن حضرت، نقل شده است: «خدا بكُشد يهود را كه قبور پيامبرانشان را مسجد، قرار دادند».[[32]](#footnote-32)

3. پيامبر خدا (ص) از اين كه زنان، قبرها را زيارت كنند، نهى كرده و آنان را لعنت كرده است:

انَّ رسول الله (ص) لَعَنَ زَوّاراتِ القُبُور.[[33]](#footnote-33)

مخالفان، با استدلال به اين نقلها، زيارت و تكريم و تعمير قبور اولياى الهى و صالحان را شرك و حرام دانسته و با زائران، برخورد ميكنند.

ص: 39

پاسخ ما

در باره مضمون آنچه نقل شد و استدلال مخالفان به آنها، چند پاسخ ميتوان داد:

1. غير منطقى بودن نقل تاريخى. توضيح اين كه پس از مسلمان شدن تعدادى از مردم مدينه و آمدن گروهى از آنها به صورت مخفيانه به مكّه و بيعت با پيامبر خدا در مِنا كه درآن دوران، پيامبر خدا، «مُصعَب بن عُمَير» را براى ياد دادن دين اسلام و آموزش قرآن،

ص: 40

به يثرب فرستاده بود، پيامبر (ص) به مدينه هجرت كرد و چند روز بعد، على (ع) به آن حضرت پيوست. پيامبر (ص) پس از ورود به مدينه، با يهود بنى قينُقاع و بنى نضير و بنى قُرَيظه، پيمان بست و به تدريج، حكومت و قدرت خود را در مدينه، گسترش داد.

پيامبر خدا، در كجا و چه وقت، در حالى كه در تشييع جنازه شركت داشته، على (ع) را به مدينه فرستاده تا بتها را نابود و قبرها را صاف كند؟ نقلِ ياد شده، با حوادث تاريخى، درست در نميآيد. چگونه شخص اعزامى، به مدينه ميرود و ميترسد و بر ميگردد و پيامبر (ص) هنوز در تشييع جنازه بوده است؟!

در ادامه مطلب، آمده است كه على (ع) نيز چنين مأموريتى را به كسى به نام ابوالهياج اسدى داده است. سؤال، اين است كه: آن مأموريت، كى و كجا بوده؟ تازه اگر صحّت هم داشته باشد، اعزام براى تخريب قبور

ص: 41

مشركان در سرزمين شرك است، نه تخريب قبور مسلمانان!

2. مدفون كردن انبياى پيشين‏

در مورد قبور انبياى پيشين، هرچه در تاريخ و منابع است، دفن آنان و احداث قبر بوده است، نه بُت قرار دادنِ قبرها. در تورات است كه چون ابراهيم (ع) وفات كرد، اسحاق و اسماعيل، او را در غار مكفيله در صحراى عفرون، دفن كردند.[[34]](#footnote-34) نيز وقتى يعقوب (ع) در مصر درگذشت، يوسف (ع) او را به غار مكفيله آورد و در كنار پدر و جدّش دفن كرد[[35]](#footnote-35) و چون هارون درگذشت، برادرش موسى (ع) او را بر فراز كوه هور، دفن كرد.[[36]](#footnote-36) الخليل- كه نام اصلى آن جرون بوده است-، شهرى نزديك بيت المقدّس و داراى قلعهها و ساختمانها و بازار است و قبر ابراهيم خليل در آن جا در غارى واقع‏

ص: 42

در زير زمين است.[[37]](#footnote-37) آن شهر، سالها مورد زيارت مسافران قرار ميگرفت.

در تاريخ ابن عساكر، آمده است:

وقتى در سال 86 هجرى، به دستور وليد بن عبد الملك، جامع دمشق را حفّارى مى‏كردند، سر يحيى بن زكريّا (ع) را در سبدى در صندوق، زير يكى از پايههاى گنبد يافتند و آن را همان گونه در زير ستونى از ستونها قرار دادند.[[38]](#footnote-38)

از اين گونه نقلهاى تاريخى، در باره قبور انبياى ديگر بنى اسرائيل نيز آمده و مدفن لوط و يوشع و ايّوب و عٌزَيز و زكريّا هم ناشناخته است. عيسى بن مريم هم كه نمُرده و خداوند، او را به سوى خود، بالا برده است. در نقلهاى تاريخى، چيزى كه نشان دهد بنى اسرائيل، قبرهاى‏

ص: 43

پيامبران را بُت قرار داده و قبر را مثل كعبه، قبله قرار دادند، وجود ندارد. پس مقايسه قبر پيامبر (ص) با قبور انبياى بنى اسرائيل، صحيح نيست. بهعلاوه، قبور برخى از آنان هم ناشناخته است.

از طرف ديگر، معبد بنى اسرائيل- كه «تابوت عهد» در آن بود-، «خيمه اجتماع» نام داشت. طبق آنچه در تورات آمده، خداوند به موسى (ع) فرمان داد تا دورانى كه در صحرا بودند، براى عبادت در خيمه اجتماع، گرد آيند.[[39]](#footnote-39) آنان هر جا ميرفتند، خيمه و تابوت عهد را با خود ميبردند. چون به سرزمين فلسطين رسيدند، سليمان (ع) براى آنان، عبادتگاه ويژهاى ساخت (هيكل سليمان) تا خيمه عبادت و تابوت عهد را در آن نهند. باز ميبينيم كه سخن از بُت كردن قبور پيامبران در كار نبوده است. چه وقت يهوديان، قبور انبياى خود را بت كردند؟

ص: 44

راويان اين گونه احاديث، مصون از خطا و نسيان نيستند و به آن روايتها، اعتمادى نيست. پس بازسازى قبور، مخالف شريعت و دين نيست.

ص: 45

دلايل موافقان‏

1. دليل قرآنى‏

در گذشته، در بحث از بركت و بزرگداشت قبور اوليا، گفتيم كه اين خير و بركت در اماكن مقدّس و اشخاص متبّرك، به زمانها و مكانهاى ديگر هم توسعه پيدا ميكند و از توصيه قرآن به نماز خواندن در كنار «مقام ابراهيم» در مسجد الحرام، ياد كرديم.

قرآن، نمونه ديگرى را هم در باره «اصحاب كهف» نقل مى‏كند؛ جوانمردانى كه از حكومت دقيانوس،

ص: 46

فرار كردند و براى حفظ عقايد توحيدى خويش به غار پناه بردند. خداوند نيز جان آنان را گرفت و خوابى سيصد ساله بر آنان، مستولى ساخت. سپس، آنان را بيدار و زنده ساخت. چون يكى از آنان براى تهيّه غذا به شهر آمد، ديد كه حكومت، تغيير كرده و مردم، دگرگون شدهاند و سكّههاى آنها از رواج افتاده است.

مردم چون راز اصحاب كهف را فهميدند، به سوى غار، روان شدند. آنان، از خدا خواستند كه ايشان را به حالت قبلى برگردانَد. خداوند هم بار ديگر جانشان را گرفت و در همان غار، ماندند. مردم در باره اين كه با آنان چه كنند، بحث و جدال داشتند. سرانجام گفتند: در جايگاه آنان، مسجدى بنا ميكنيم.[[40]](#footnote-40)

اين كه خداوند، از تصميم مؤمنانى خبر داده كه بر خوابگاه آن جوانمردانِ مؤمن، مسجدى بسازند و آن جا، خدا را

ص: 47

عبادت كنند و آنان را به سبب كارشان، مذمّت نكرده است، در حالى كه خودشان هم مؤمن بودند، نه مشرك، دليل جواز اين كار است. همچنان كه عبادت و نماز در كنار «مقام ابراهيم» هم شرك نيست؛ بلكه خداپرستى و اطاعت از فرمان خداوند است.

2. دليل روايى‏

در سنّت پيامبر خدا (ص) و در روايات نقل شده از آن حضرت نيز، به زيارت قبور، توصيه شده است. اين‏گونه احاديث، در منابع متعدّد و با عبارتهاى مختلف، آمده است. رسول خدا (ص) فرموده:

نَهيتُكم عَنِ زيارةِالقبور، فَزوروها.[[41]](#footnote-41)

شما را از زيارت قبور، نهى كردم. اكنون به زيارت آنها برويد.

در نقل ديگرى، آمده است:

ص: 48

كُنتُ نَهيتُكم عَن زيارة القبور، فَزُوروها فإنّها تُزهِّدُ فى الدُّنيا و تُذَّكِّرُالآخِرَة.[[42]](#footnote-42)

من پيشتر، شما را از زيارت قبور نهى كرده بودم؛ امّا اكنون آنها را زيارت كنيد؛ چرا كه اين كار، دنيا را [نزد شما] بى‏مقدار ميسازد و آخرت را به ياد [شما] ميآورد.

اين گونه احاديث، نشان ميدهند كه پيامبر (ص) ابتدا از زيارت قبور، نهى ميكرده؛ ولى بعداً آن را جايز شمرده و به آن، توصيه كرده و فوايدى، از جمله نشان دادن بى ارزشى دنيا و يادآورى مرگ و آخرت را گوشزد فرموده است.

حال بايد ديد نهى پيشين آن حضرت، نسبت به چه قبورى و به چه علت بوده است؟

مرورى بر تاريخ و قبور انبيا و رسولان در مكّه و مدينه از زمان حضرت اسماعيل (ع) تا دوران پيامبر

ص: 49

اسلام، جالب است. بد نيست بدانيم حاجيان، وقتى در مكّه بر گِرد خانه خدا طواف ميكنند، «حِجر اسماعيل» را- كه كنار كعبه و در محدوده طواف است و قبر اسماعيل (ع) و مادرش هاجر، در آن جا قرار دارد-،[[43]](#footnote-43) مورد تكريم و طواف، قرار ميدهند. سفرنامه نويسان نيز حِجر اسماعيل را همين گونه توصيف كردهاند و قبر اسماعيل (ع) را در آن محل و زير ناودان كعبه دانستهاند و گفتهاند كه مردم در اين محل، نماز ميخوانند و به قبر آن دو، تبرّك ميجويند. چون آن جا قبر دو انسان گرامى است كه خداوند، آنان را نورانى گردانيده و به بركت آنان، به نمازگزاران و دعا كنندگان در آن جا، سود ميرساند.[[44]](#footnote-44)

چه در سفرنامهها و چه در روايات، آمده است كه محدوده اطراف كعبه، بين زمزم و مقام ابراهيم، بين رُكن‏

ص: 50

يمانى تا رُكنِ حجر الأسود، محلّ دفن تعداد بسيارى از پيامبران است؛ چرا كه پيامبرانى كه از قوم خود، جدا ميشدند، به سوى كعبه ميآمدند و به عبادت خدا ميپرداختند، تا وقتى كه از دنيا بروند.[[45]](#footnote-45)

در منابع شيعى همچون الكافى، كتاب من لا يحضره الفقيه، علل الشرائع، الوافى و بحار الأنوار، آمده است كه قبر هاجر و اسماعيل، در «حِجر» است.

در غير از مكّه هم قبورى وجود داشته است. قبر «آمنه»، مادر گرامى رسول خدا (ص) در «ابوا»، روستايى از توابع مدينه است. آمنه، پس از وفات شوهرش عبد الله، سالى يك بار به زيارت قبر او در مكّه ميآمد. يك بار كه او رهسپار مدينه شده بود، در بازگشت به مكّه، در ابوا، جان سپرد و همان جا مدفون شد، در حالى كه محمّد (ص) شش ساله بود.[[46]](#footnote-46)

ص: 51

پيامبر خدا (ص) در سفر عمره، وقتى به ابوا رسيد، بر مزار مادرش آمنه رفت، آن را اصلاح كرد و در كنار آن گريست. مسلمانان نيز به خاطر گريه پيامبر (ص)، گريستند. اين ماجرا، در كتب تاريخ و حديث، آمده است.[[47]](#footnote-47)

اگر رسول خدا به زيارت قبور گذشتگان، از انبياى پيشين تا انسانهاى باايمان و پاك، توصيه كرده است، چون حالتهاى تكريم قبور در عصر جاهليّت را نداشته و قبور اولياى الهى و افراد صالح مورد نظر آن حضرت بوده است كه هم بيوفايى و ناپايدارى دنيا را ميرساند، هم يادآور آخرت و عبرت گرفتن از گذشتگان و زمينه آمادگى پيدا كردن براى سفر آخرت است و هيچ شائبه شرك و بتپرستى در آن نيست.

ص: 52

زيارت قبر پيامبر (ص) در مدينه‏

هنگامى كه رسول خدا (ص) در سال يازدهم هجرى در مدينه درگذشت، در همان اتاقى كه در آن جان سپرده بود، به خاك سپرده شد. پس ازايشان، ابو بكر و عمر را نيز در همان جا دفن كردند. بعدها قبّه و بارگاه و گنبد سبزرنگى برفراز آن ساختند.

در احاديث بسيارى آمده است كه پيامبر (ص) به زيارت قبرش پس از وفات، فرا خوانده است. از جمله در اين حديث كه:

ص: 53

مَن حَجّ فزار قبرى بَعد مَوتى كانَ كَمَن زارَنى فى حياتى.[[48]](#footnote-48)

هر كس پس از وفات من، حج به جا آورد و قبر مرا زيارت كند، همچون كسى است كه در حال حيات من، مرا زيارت كرده است.

ايشان در حديث ديگرى، فرموده است:

مَن زار قبرى، أو مَن زارنى كُنتُ له شفيعاً أو شهيداً.[[49]](#footnote-49)

هر كس قبر مرا يا مرا زيارت كند، من شفيع (گواه) او خواهم بود.

مسلمانان، طبق يك سنّت دينى و بنا به تكليف عمل به اين توصيه، پيوسته به زيارت قبر آن حضرت ميرفتهاند و

ص: 54

بر قبر او، بوسه ميزدهاند و اشك ميريخته و از آن تبرّك ميجستهاند.

ابن جوزى، از على (ع) نقل ميكند: چون پيامبر خدا به خاك سپرده شد، فاطمه (س) نزد قبر آمد. اندكى ايستاد و سپس، مُشتى از خاك قبر را برداشت و بوييد و بر ديده نهاد و گريست و اشعارى خواند كه با اين مطلع، آغاز ميشود:

ماذا على مَن شمّ تربة أحمد

أن لا يَشُمّ مدى الزّمانِ غوالياً ....[[50]](#footnote-50)

راستى آن كه شميم سرِ كويت را بوييد

چه غم ار بوى دو عالم، به مشامش نرسد؟

بر من، آن شد كه اگر بر همه ايّام برود

ظلمت دَهر به تاريكى شامش نميرسد.

ص: 55

ابو ايّوب انصارى، صحابى بزرگوار پيامبر خدا (ص) نيز، پس از وفات آن حضرت، بر سر تربت آن حبيب خدا، حاضر شد، صورت بر قبر او نهاد و اداى احترام كرد.[[51]](#footnote-51)

از اين گونه نقلها در كتب تاريخ، فراوان آمده است كه نشان ميدهد مسلمانان، به نشانه عشق و وفا به پيامبر (ص)، او را پس از وفات هم زيارت ميكردند، تا بگويند آن حضرت را از ياد نبردهاند و از قبر مطهّرش، شميم نبوّت را استشمام ميكنند.

اگر نقل شده كه پيامبر (ص)، زنان زيارت كننده قبور را لعن كرده، اين نقل هم سست و غير مستند است و در مقابل، روايات صحيح فراوانى وارد شده كه به زيارت قبور توصيه ميكنند.

به هر حال، زيارت قبور پيامبران و اولياى الهى و ساختن عمارت و قُبّه برآنها و آن مكانها را عبادتگاه‏

ص: 56

قرار دادن، از سنّتهاى بنيادين مكتب است كه هم خداوند، آن را تأييد كرده وهم در توصيههاى رسول خدا (ص) آمده است. آنچه وهّابيها با تعبير «قبوريّون (قبرگرايان)» به كار ميبرند و شيعه را ميكوبند، اوّلين قبور، قبر پيامبر خداست و پس از او، پاره تن او، يعنى حضرت زهرا (ع)، سپس صحابه والامقام و سپس ما شيعيان و محبّان پيامبر. براى ما همين افتخار بس كه در اين عمل، به سنّت پيامبر (ص) عمل ميكنيم و رهپوى اوييم، پس از اين نسبتها و تعبيرها، باكى نيست.

ابو ايّوب انصارى هم صورت بر قبر مطهّر پيامبر (ص) مينهاد و اشك ميريخت. فاطمه زهرا (س) هم خاك قبر پدر گرامياش را ميبوييد و آن را برتر از هر شميم و عطر دلانگيزى مى‏دانست، آن گونه كه اشاره شد.

ص: 57

بدعت شمردن تكريم قبور پيامبران و اوليا و شرك دانستن اين كار- كه وهّابيان، آنهمه بر آن پاى ميفشارند-، نشان جهل آنان به تاريخ انبيا و تاريخ اسلام، يا گوياى دشمنى آنان با خطّ روشن و صراط مستقيم اهل بيت (عليهم السلام) است، و گر نه، اين كار، عمل به سنّت مقدّسى است كه خودِ رسول اكرم، برآن توصيه كرده و خود، بدان عمل ميكرده است.[[52]](#footnote-52)

1. ( 1). صحيح ا لبخارى، ج 2، ص 107( باب دعاء النبى إلى الإسلام) و .... [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 2). صحيح مسلم، ح 132( كتاب الجهاد و السير). [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 1). صحيح البخارى، ج 3، ص 219( كتاب الأشربة). [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 2). صحيح مسلم، ح 323 و 326( كتاب الحج). [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 3). همان، حديث 74( كتاب الفضائل). [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 1). المستدرك على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ج 3، ص 299. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 2). صحيح البخارى، ج 4، ص 27. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 3). اين جبّه، نزد عايشه، همسر پيامبر بوده كه بعد از وفات وى، به خواهرش اسما رسيد. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 4). مسند ابن حنبل، ج 6، ص 348. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 1). صحيح البخارى، ج 2، ص 81( كتاب الشروط). [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 1). مسند ابن حنبل، ج 5، ص 98. [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 1). المستدرك على الصحيحين، ج 2، ص 615. [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 2). دلائل النبّوة، بيهقى، ص 343، المستدرك على الصحيحين، ج 4، ص 263. [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 1). مسند ابن حنبل، ج 4، ص 138. [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 1). تحقيق النضرة، ص 14 و 115. [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 1). سنن الدارمى، ج 1، ص 43- 44. [↑](#footnote-ref-16)
17. ( 2). صحيح البخارى، ج 2، ص 200 و ج 1، ص 124( كتاب الاستيفا). [↑](#footnote-ref-17)
18. ( 1). كنز العمّال، ج 12، ص 147. [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 1). الطبقات الكبرى، ج 1، ص 222. [↑](#footnote-ref-19)
20. ( 1). صحيح البخارى، ج 2 ص 158( كتاب الانبياء). [↑](#footnote-ref-20)
21. ( 2). بقره، آيه 125. [↑](#footnote-ref-21)
22. ( 1). صحيح بخارى، ج 2، ص 258. [↑](#footnote-ref-22)
23. ( 2). بقره، آيه 158. [↑](#footnote-ref-23)
24. ( 1). مسند ابن حنبل، ج 1، ص 306. [↑](#footnote-ref-24)
25. ( 2).\i و فديناه بذبح عظيم‏\E( صافّات، آيه 107). [↑](#footnote-ref-25)
26. ( 1). مسند ابن حنبل، ج 2 ص 117؛ صحيح مسلم، ج ...، ص ...، ح ...( كتاب الزهد). [↑](#footnote-ref-26)
27. ( 2). صحيح مسلم، ج ...، ص ...( كتابالجمعه، ح 17 و 18). [↑](#footnote-ref-27)
28. ( 1). بقره، آيه 185. [↑](#footnote-ref-28)
29. ( 2). قدر، آيه 1. [↑](#footnote-ref-29)
30. ( 1). مسند ابن حنبل، ج 1، ص 87 و 89. [↑](#footnote-ref-30)
31. ( 2). همان، ج 2، ص 2. [↑](#footnote-ref-31)
32. ( 1). همان، ص 285. [↑](#footnote-ref-32)
33. ( 2). سنن أبى داوود، ج 3 ص 218، سنن ابن ماجة، ج 1، ص 502. [↑](#footnote-ref-33)
34. ( 1). تورات، سفر پيدايش، باب 25. [↑](#footnote-ref-34)
35. ( 2). همان، باب 25. [↑](#footnote-ref-35)
36. ( 3). همان، سفر اعداد، باب 10. [↑](#footnote-ref-36)
37. ( 1). معجم البلدان، مادّه« الخليل». [↑](#footnote-ref-37)
38. ( 2). تاريخ ابن عساكر، ج 1، ص؟؟؟. [↑](#footnote-ref-38)
39. ( 1). تورات، سفر خروج، باب 25 تا 30. [↑](#footnote-ref-39)
40. ( 1).\i قال الذين غلبوا على امرهم لنتخذن عليهم مسجدا\E( كهف، آيه 21). [↑](#footnote-ref-40)
41. ( 1). صحيح مسلم، ج 977؛ سنن النسائى، ج 4، ص 9. [↑](#footnote-ref-41)
42. ( 1). سنن ابن ماجة، ج 1، ح 1571. [↑](#footnote-ref-42)
43. ( 1). طبق نقل السيرة النّبويّهى ابن هشام، تاريخ الطبرى، الكامل و تاريخ ابن كثير. [↑](#footnote-ref-43)
44. ( 2). سفرنامه ابن جبير اندلسى. [↑](#footnote-ref-44)
45. ( 1). مختصر كتاب البلدان، ص 17. [↑](#footnote-ref-45)
46. ( 2). مختصر تاريخ دمشق، ج 2، ص 100. [↑](#footnote-ref-46)
47. ( 1). از جمله: الطبقات الكبرى، ج 1، ص 116؛ سنن النسائى، ج 1، ص 267( كتاب الجنائز). [↑](#footnote-ref-47)
48. ( 1). السنن بيهقى، ج 5، ص 246؛ سنن دار قطنى، ج 2، ص 278 و منابع قراوان ديگر. [↑](#footnote-ref-48)
49. ( 2). مسند الطيالسى، ص 12؛ كنز العمّال، ج 20، ص 161. [↑](#footnote-ref-49)
50. ( 1). مثير الغرام الساكن، ص 300. [↑](#footnote-ref-50)
51. ( 1). مجمع الزوائد، ج 5، ص 245؛ مسند ابن حنبل، ج 5، ص 224. [↑](#footnote-ref-51)
52. محدثى، جواد، توسل و تبرك، 1جلد، دانشكده اصول دين - قم، چاپ: اول، 1389 ه.ش. [↑](#footnote-ref-52)